أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 امروز چند كلمه‌ای خارج از بحث و به طور كلی راجع به مطالب و مسائلی كه با آنها اشتغال داریم صحبت كنیم. گرچه رفقا می‌دانند و روش ما را در این مدت سنجیدند و آزمودند ولی از باب تكرار و تذكّر، خدمت رفقا و دوستان عرض می‌كنیم. و این موضوع در طول بحث‌هایی كه در پیش داریم و مباحثاتی كه داریم، باید همیشه مورد توجه قرار بگیرد و آن كیفیت مباحثات ماست و در عبارتی جامع‌تر، ارائه مبانی و افكار در سطح كلّی است چه به صورت بحث و چه به صورت صحبت‌های متفرقه و جلسات و یا نوشتجاتی كه بوده و ان‌شاءالله خواهد بود.

 به طور كلّی مكتب ما مكتب تشیع است و در مكتب تشیع اصل و اساس و محوریت برحقیقت است و این محوریت برحقیقت، اصل است. اگر حقّی غیر از علی بود پیغمبر می‌بایست آن حقّ را به مردم ارائه می‌داد، غیر از علی حقّی نیست و وجود هم ندارد.[[1]](#footnote-1) بِنا در مكتب تشیع بر روابط نیست بلكه بر ضوابط است. آن ضابطه هر چه می‌خواهد باشد، باید ضابطه باشد. و شیعه امیرالمؤمنین به آن كسی گفته می‌شود كه به دنبال حقّ باشد نه به دنبال شخص. حقّ هر جا بود در آنجا علی علیه‌السلام در آن موقع و موقِف حاضر است. اگر انسان با یك فرد سنّی برخورد كند به عنوان اینكه این فرد، سنّی است و به او از این جهت كه سنّی است بی‌اعتنایی كند باید بداند در آن هنگام، علی در كنار او نیست. سنّی است كه باشد. آیا این عملی كه انجام می‌دهد مورد رضای علی هست یا نیست؟ این مهمّ است. همین‌طور نسبت به سایر موارد و سایر اموری كه با او ارتباط دارد.

 ما امیرالمؤمنین را امیرالمؤمنین می‌دانیم، یعنی امیر بر مؤمنین. چون اسم امیرالمؤمنین ـ همان‌طور كه رفقا مطّلع هستند ـ فقط مختصّ بر علی ابن ابی‌طالب است و هیچ كدام از ائمه جایز نیست كه این لقب را بر آنها حمل كنیم،[[2]](#footnote-2) یعنی وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) ظهور می‌كنند با اینكه حضرت الآن كه حكومت باطن بر همه كائنات دارد، اگر حكومت ظاهر هم نصیب آن حضرت شود، اطلاق امیرالمؤمنین بر آن حضرت حرام است. فقط و فقط باید بر یك شخص اطلاق شود و آن هم علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام است. این را همه می دانید.

 چرا امیرالمؤمنین، امیر بر همه مؤمنین است؟ آیا ما هم مثل بقیه دنبال شخصیت پرستی هستیم؟ حالا چون امیر المؤمنین داماد پیغمبر است و چون شوهر حضرت زهراست و به او ظلم شده و مظلوم واقع شده است، بر سرمان بزنیم؟! یا اینكه نه، ما آن وجود حقّ و حقیقی را در این تشخُصِّ تمام می‌بینیم. وجودی است كه از نظر تحقق به حقیقت، در همه تشأنات عالم وجود، آن وجود ذره‌ای از كثرات و تخیلات و توهمات در او راه ندارد. در هر كجا این مسأله مشاهده شود در آنجا ما می‌بینیم پای امیرالمؤمنین در كار است. وقتی كه ما حالات آن حضرت را نگاه می‌كنیم می‌بینیم كه در همه موارد آن حضرت در عالمِ حقیقت خودش مستغرق است و هیچ تنازل نمی‌كند، هیچ از آن مرتبه حقیقی تنازل نمی‌كند و به مراتب دیگر گر چه شائبه تلوّن به لون دینی و ارتباط با خدا داشته باشد ولی آن وجود حقیقی و واقعی خود را فدای آن تلوّن‌ها و فدای آن مسائل نمی‌كند. آیا امیرالمؤمنین بعد از پیغمبر می‌توانست با كلك و با رندی حكومت را از آنها بگیرد یا نمی‌توانست؟ می‌توانست یا نمی توانست؟ با كلك و رندی و حزب درست كردن و افراد را جمع كردن می‌توانست ابوبكر را پایین بكِشد یا نه؟.

 درآن نامه‌ای كه معاویه می‌نویسد، حضرت در جواب می‌فرماید كه: وَ اللَه مَا مُعَاوِیةُ بِأَدْهَی مِنِّی وَ لَکنَّهُ یغْدِر ...[[3]](#footnote-3) این كلمه" یغدر" خیلی عجیب است. معاویه زرنگ‌تر از من نیست او حقّه‌باز است، یغدر یعنی حقه‌باز، یعنی متقلّب است، یعنی كلك است. من اهل كلك نیستم. من آدمی نیستم كه قرآن را سر نیزه كنم. او قرآن را سر نیزه می‌كند و مسائل را هم پیش می‌برد. معاویه و عمروعاص، پیش بردند و قرآن را وسیله برای ایستادن در جلوی حقّ قرار دادند. توجه می‌كنید چه می‌خواهم بگویم و پشت این مطلب چه چیزها نهفته است؟ قرآن را سپر قرار دادند و پشت این قرآن، برای رسیدن به امیال شیطانی‌شان و برای رسیدن به دنیای‌شان موضع گرفتند. آیا ما این چنین نیستیم؟ من به خودم دارم نگاه‌می‌كنم در ارتباطات خودمان، در كارهای خودمان، در رفتارخودمان، آیا ما خود را پشت مظاهر واقع نمی‌كنیم تا بتوانیم به آن مطالب و منویات برسیم؟ امیرالمؤمنین می‌گوید من قرآن را بالای نیزه نمی‌كنم، می‌خواهد شكست بخورم و یا شكست نخورم. من آب را به روی لشگر معاویه نمی‌بندم تا اسب‌های اینها تشنه بشوند و از حركت بیافتند و بر آنها غلبه كنم، من این كار را نمی‌كنم. با اینكه هدف، هدف مقدّسی است. هدفِ مقدس حضرت، از بین بردن معاویه و رسیدن به حكومت شام و حكومت شام را در اختیار گرفتن است كه بالاترین هدف همین است. مگر غیر از این است؟ بالاتر از این دیگر چه می‌خواهی؟ حاكمی مثل امیرالمؤمنین، حكومتی مثل حكومت آن حضرت، دستوراتی مثل دستورات خود حضرت، ـ كور از خدا چه می‌خواهد ـ مردم دیگر چه می‌خواهند؟ دستور خدا در اینجا چیست؟ آیا دستور خدا این است كه مردم شام را ول كن و بگذار به حال خودشان باشند؟ معاویه هر غلطی می‌خواهد بكند بگذار بكند؟ هر حكومتی می‌خواهد راه بیاندازد بگذار راه بیاندازد؟ هر جنایتی می‌خواهد بكند بگذار بكند؟ بعد هم یزید بیاید و او هم به همین كیفیت ادمه بدهد. سگ بیاورد، میمون بیاورد، بساط شراب درست كند و حكومتی راه بیندازد مثل آنچه كه شما الان در غرب و اروپا مشاهده می‌كنید. عرق و ورق و ..

 امیرامؤمنین می‌گوید من می‌خواهم این حكومت را از شما بگیرم و به جای شراب نماز بیاورم، حج بیاورم، مبانی اخلاق بیاورم، تكامل بیاورم، اجتماعات و روابط شخصی و عمومی و اساس عدل و داد بیاورم امّا مشروط به اینكه قرآن را سر نیزه كنم و مشروط به اینكه همان‌طور كه آنها كلك زدند من هم كلك بزنم! حضرت می‌فرمایند: اینكه مشروط به بستن آب باشد را نمی‌خواهم اگر چه هیچ‌كس هم نَمیرد. چون لازم نیست بمیرند همین كه با بستن آب بر افراد ضعف پیدا شد لشگر بر آنها غلبه كند، كسی را هم نكشند و من صاف حكومت را بگیرم. می‌توانست یا نمی‌توانست؟ حضرت گفتند برقراری حكومت اسلامی برای من و از بین بردن این چیزها و جایگزینی عبادات به جای آنها نمی‌ارزد به اینكه من آب را بر آنها ببندم!!!. ببینید حضرت كجا می‌رود؟ ما كجاییم و او كجاست؟ یعنی آب را ببندم وقتی مردم مستأصل شدند من هم بر آنها غلبه كنم. توضیحاتی زیادی در این زمینه داده‌ایم و مواردی را هم الی ماشاءالله بیان كرده‌ایم.[[4]](#footnote-4)

 آن امیرالمؤمنین، آن امام حسن، آن امام حسین، همه چهارده معصوم، همه روششان واحد، مسیرشان واحد، افكارشان واحد، طرز فكرشان واحد، و همه بر یك وَتیره، بدون كمترین حركتی بدون كمترین بالا و پایین و پس و پیشی می‌بینیم كه این روش و مسیر را دارند انجام می‌دهند.

 ادراك این مطلب كار كردن می‌خواهد تا اینكه این مسأله را دریابیم. به همین راحتی نیست به همین راحتی مسأله پیدا نمی‌شود. كار می‌خواهد، زحمت می‌خواهد، خون دل می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد، تدبر می‌خواهد، درك كلمات بزرگان و اولیاءالهی می‌خواهد، درك عرفا را می‌خواهد.

 این مسأله بی جهت و همین‌طوری برای انسان حاصل نمی‌شود. بالاخره بزرگان و اولیاء در این زمینه زحماتی كشیده‌اند تا بتوانند این مسیر را و این مكتب را با این دیدگاه و با این بینش به گوش افراد برسانند. سایر دیدگاه‌ها هم به صورت كپی و هم به صورت زیراكس وجود دارد. الحمدلله، سایر مواضع وجود دارد مثلًا به هر راهی برو تا به مطلب برسی، هر كاری می‌خواهی بكن تا تو را به مقصود برساند، برای رسیدن به مطلوب هر چیزی را می‌توانی انجام بدهی، قابل توجیه هست. این حرف‌ها همیشه بوده است. یك فرقی باید اینجا باشد و یك مساله‌ای باید در اینجا وجود داشته باشد كه طبعاً در سایر موارد شما مشابهش را نمی‌بینید.

 شما الآن می‌گویید كه معاویه در آن زمان عجب پدر سوخته‌ای بوده، عجب آدم حقه بازی بوده است. مگر معاویه چه كرد كه حقه باز بود؟ نماز بود كه می‌خواند، ـ بیچاره ـ روزه را كه ظاهراً می‌گرفت، حالا در باطن می‌خورد آن را كه خدا خودش می‌داند ولی ظاهراً جلوی افراد روزه می‌گرفت، بالای منبر می‌رفت و نماز جمعه هم می‌خواند، حج هم انجام می‌داد، این كارها را انجام می‌داد. چرا ما به او می‌گوییم حقه باز؟ مگر این چه گناهی كرده كه باید به او بگوییم آدم عوضی، متقلّب، ریاكار، دروغگو، حقه باز، مگر او چه كار كرد؟ تارك نماز كه نبود، نمازش را می‌خواند، حالا مگر ما گناه نمی‌كنیم؟ مگر همه ما معصوم هستیم؟ مگر ما گناه نمی‌كنیم؟ ها؟ این معاویه چه كار كرد كه در مقابل علی علیه‌السلام ایستاد؟ اما ما چطور؟ آیا ما در مقابل حقّ نایستادیم؟ ایستادیم یا نایستادیم؟ بَلِ الْإِنْسانُ عَلي نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ القیامة، ١٤ معاویه در مقابل علی ایستاد. حق نداشت در مقابل علی حرف بزند، در مقابل كسی كه پیغمبر او را به عنوان امام معرفی كرده بود؛ بایستد. امّا علی فقط همان است در آن زمان، یعنی در این زمان علی وجود ندارد؟ علی در این زمان كیست؟ پسرش امام زمان (ارواحنافداه). و السلام، همین و بس[[5]](#footnote-5). اینها پسران علی هستند. آن علی، در آن زمان بود و علی این زمان، فقط امام زمان است. امام زمان كه الان هست آیا ما در مقابل او نایستادیم؟ آیا الآن پرونده ما پیش امام زمان سفید است؟ سفید است؟

خوش بود گر محک تجربه آید به میان‌ \*\*\* تا سیه روی شود هر که در او غش باشد[[6]](#footnote-6)

 امیرالمؤمنین چرا معاویه را یك جرثومه فساد نشان می‌دهد؟ چون معاویه در قبال حقّ ایستاد. معاویه با ترفند، با ظاهر سازی، با پیراهن عثمان و مطالبه دم عثمان آمد. حرف‌های خوب و قشنگ هم می‌زد: وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَه إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً الإسراء، ٣٣ راست هم می‌گفت. می‌گفت: عثمان مظلوم كشته شده است، او را كشتند و من هم ولی دَم او هستم، یا الله!! به علی می‌گوید كه كشنده‌ها عثمان را تسلیم كن. حالا غیر از اینكه تهمت می‌زد، می‌گفت خودت هم جزو كشنده‌ها هستی، حالا این دیگر بماند، می‌گفت آنها را تسلیم كن تا من قصاص كنم. الآن معاویه زیر چتر این آیه قرآن خودش را مخفی كرده برای اینكه بتواند در مقابل حقّ بایستد. او كه نمی‌تواند پشت اشعار جاهلیتِ عرب و عاشقانه امرؤالقیس خودش را مخفی كند چون مردم از او نمی‌پذیرند. آن كه بخواهد با امیرالمؤمنین دربیافتد و مقابله كند پشت آیات قرآن، خودش را مخفی می‌كند، خودش را پشت كتابت وحی قایم می‌كند، پشت پیراهن عثمانی كه عثمان مسلمان بود خودش را مخفی می‌كند. پشت اینها می‌آید تا بتواند در مقابل علی بایستد و بتواند در مقابل منطق امیرالمؤمنین بایستد. ایستاد و غلبه كرد و مردم را فریفت. اگر نمی‌فریفت كه لشگر شام نمی‌آمد! فریفت كه لشگر شام را راه انداخت. همین نماز را این طرف امیرالمؤمنین می‌خواند نگاه می‌كنید آن طرف هم معاویه، همین نماز را می‌خواند و پشتش صف كشیده‌اند. این روزه را علی می‌گیرد و آن روزه را معاویه هم می‌گیرد. می‌بینید این با نماز به جنگ صاحب نماز و با روزه به جنگ صاحب روزه و با قرآن‌های بر سر نیزه رفته به جنگ قرآن ناطق می‌آید. غلبه هم می‌كند، اگر غلبه نمی‌كرد كه حكومت دست عمرو عاص و معاویه نمی‌افتاد. هجده ماه چنگ صفین طول می‌كشد، می‌بینید كه امیرالمؤمنین دست خالی با این همه كشته به كوفه برگشت. دو باره صحبت كنیم، منبر برویم، خطبه بخوانیم، تجهیز جیوش كنیم. بالاخره حضرت برگشت.

 نشان دادن منطق و راه و روشِ امیرالمؤمنین، كار كیست؟ كار كسانی است كه آنها به همان روح و نفس و جان ولایت دسترسی پیدا كرده‌اند. كار اولیای الهی است. اولیای الهی هم هر مشهدی قنبرِ چغندر و شلغم فروش كه نیست. حساب دارد، كتاب دارد، قاعده دارد، ملاك دارد، میزان دارد، معرفت به خدا دارد. توجه كردید؟ همین‌طور به راحتی كسی نمی‌تواند هر چیز هست به خودش نسبت بدهد. وقتی آنها این مطالب را بیان می‌كنند انسان باید مطالب آنها را بگیرد و آن مطالب را توضیح دهد، تفسیر كند، شرح كند و با آن راه و منش، مسأله را برای كسانی كه نمی‌خواهند الاغ و گاو بمانند و نمی‌خواهند همین‌طور حیوان بمانند بیان كند. آنهایی كه می‌خواهند این مغز را به كار بیندازند و می‌خواهند ببینند غیر آنچه را كه شنیده‌اند چه چیز دیگری است؟ هرچه بود شنیدیم، هر چه بود فهمیدیم از این آقا و از آن آقا. هر چه داشتند روی دایره ریختند و مسأله را بیان كردند كه قضیه چیست، مطلب چیست و مسأله چیست؟

 من وقتی كه در كتاب اجتهاد و تقلید[[7]](#footnote-7) راجع به جریانی كه آن شخص به مشهد آمده بود و با مرحوم آقا راجع به اماكن موقوفه صحبت می‌كرد، می‌نوشتم یك مرتبه برای خودم این شبهه پیدا شد، الآن كه دارم این مطلب را می‌نویسم آیا جامعه علمی ما پذیرش و قبول این را دارد یا ندارد؟ واقعاً خیلی جای سؤال هست. به حسب ظاهر شما نگاه می‌كنید كه وقف مسائل خاص خودش را دارد، وقف عام داریم و وقف خاص داریم. وقف عام را نمی‌شود به راحتی در آن تصرف كرد. و از آن طرف، قضیه امام رضا علیه السلام هست.

 ما چه تصوری از مسأله ولایت داریم؟ مَا نُودِی بِشیء وَ لَم ینادَ بِشیء کما نُودِی بِالوَلایة[[8]](#footnote-8). آیا قضیه زیارت امام رضا علیه السلام مثل قضیه زیارت عمه و خاله است؟ یا مثل رفتن به قبرستان و برگشتن است؟ من وقتی كه صحبت این دو نفر را در آن روز مشاهده می‌كردم می‌دیدم كه مرحوم آقا در صدد این بودند كه مسأله خصوصیات و شخصیت و شئون امام رضا علیه السلام را به نحوی تجلّی و تبلور بدهند كه همه بتوانند از یك همچنین مقام و یك همچنین افقی بهره‌مند شوند. وقتی این مسأله را مشاهد می‌كردم دیدم آن فرد مخاطب با اینكه یك عالم ظاهری و معروف در طهران بود، اصلًا این مسأله را نمی‌فهمد. امام رضا را یك آدم عادی بسیار خوب و امام خوب می‌داند كه مأمون، حضرت را شهید كرد. ما هم به آنجا می‌رویم و عرض ارادتی می‌كنیم. و زیارت" السلام علیك یا امین الله فی ارضه و حجته علی عبادك اشهد انك جاهدت ..." را می‌خوانیم. و ثواب زیارت را درك كرده‌ایم و حضرت هم كه فرمودند: هر كه بیاید به زیارت من، من در قیامت او را شفاعت می كنم[[9]](#footnote-9). تمام شد و رفت.

 تا به حال دیده‌اید بعضی‌ها مشهد كه می‌آیند می‌گویند برویم خدمت حضرت و عرض ادبی بكنیم. عرض ادب چیست؟ من معنای عرض ادب را نمی فهمم. آخر عرض ادب، یعنی آقا: سلام علیكم مرحمت عالی زیاد، حال شما خوب است، لطف دارید، كسالت ندارید، گرفتاری ندارید؟ حالا شاید این بندگان خدا در عالم خودشان حرف بدی نزده باشند. بالاخره عرض ادب برای آنها این است كه انسان به یك بزرگی عرض حال كند. امّا من نمی‌فهمم عرض ادب كردن پیش امام یعنی چه؟ آدم وقتی كه زیارت امام می‌رود نمی‌خواهد بگوید: سلام علیكم، حال شما خوب است، آقا آمدم ...

 می‌رود به زیارت كه بگوید: من نیستم، من فانی هستم، من نابود هستم، من محو هستم، من وجودی ندارم، من هر چه دارم ریختم. این مطالب را وقتی‌كه خدمت امام علیه السلام می‌رویم باید مطرح كنیم، نه اینكه بگویم: آقا سلام علیكم و بعد یك زیارتی و دعایی بخوانیم و ثوابی ببریم و خلاصه بگوییم داخل كیسه ما یك چیزی بگذارید. باید بگوییم: من آمده‌ام اینجا كه خودم را در این ولایت غرق كنم و همه وجودم را به پای این مسأله بریزم و خود را خالی و تهی كنم و صفر بشوم و هیچ شائبه‌ای از شوائب وجود در من نباشد، آمده‌ام اینجا كه این كار را بر سر من بیاوری ای امام رضا. و این مسأله را برای من حاصل كنی. عرض ادب، عرض ادب!!! شاید آن بندگان خدا در عالم خودشان یك چیزی دارند.

 وقتی مرحوم حدّاد رضوان الله علیه می‌فرماید: همه نزد ائمه می‌روند و می‌گویند: بده، ما می‌رویم و می‌گویم بگیر[[10]](#footnote-10). معنای بگیر، یعنی هر چه داریم بگیر تا برسیم و بشویم صفر، صفر مثل میت. این معنا باید باشد. وقتی كسی یك همچنین معنایی را از حقیقت امام علیه السلام دریابد چطور می‌تواند فتوا بدهد به اینكه مكان زائر ضیق باشد و جای زائر تنگ باشد و نتوانند زیارت كند و در رفت و آمد در عسرت باشند و برای آنها رفاه نباشد. امام برای دو نفرِ داخل مشهد و نیشابور كه نیست! از تمام عالم باید به زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد بیایند. حالا تمام زمین و سایر ملا اعلی كه ما خبر نداریم.

 باید جا و مكان باشد تا همه بتوانند بیایند و از امام این فیض را به اندازه سعه وجودی خودشان كسب كنند. توجه كردید؟

 وقتی كه این مساله را در آن كتاب می‌نوشتم، گفتم مردم پذیرش ندارد كه ندارد. من باید وظیفه‌ام را انجام دهم. آنكه نمی‌پذیرد بگوید آقا دارد بی‌خود می‌گوید، هذیان می‌گوید. بگذار بگوید. این آقا دارد لاطائلات می‌گوید. این حرف‌ها چیست. مگر حرمت وقف را به خاطر استحبابِ زیارت می‌شود شكست؟ بگذار هر چه می‌خواهند بگوید.

 آن عالم به پدر ما خندید و مطلب را نپذیرفت. هزار نفر به من بخندند طوری كه نمی‌شود. امّا من حرف خودم را زدم. آن كسی كه اینجایش خبری است یك روزی این مطلب را برمی‌دارد و استفاده می‌كند و آن كسی كه مخ ما فیه است می‌گوید این آقا هذیان می‌گوید، این آقا لاطائلات می‌گوید، بگذار بگوید. این آقا هجویات می‌گوید، بگذار بگوید. من نمی‌توانم از آنچه را كه در مسیر بزرگان درك كردم و به آن رسیدم، كوتاه بیایم. ـ البتّه در قالب فنی و علمی این مسائل مطرح است ـ حالا كسی نمی‌خواهد بفهمد، نفهمد اصراری نیست. مگر همه افراد قرار است در یك سطح باشند؟! همه افراد قرار نیست در یك سطح باشند، اگر همه افراد در یك سطح بودند بعد از پیغمبر فقط چهار نفر برای علی باقی نمی‌ماند و همه می‌آمدند[[11]](#footnote-11). پس همه افراد در یك سطح نیستند، یك هفته كه گذشت سه نفر دیگر آمدند و شدند هفت تا، هفته دوّم چهار نفر، هفته بعد گذشت، گذشت، گذشت، كم كم آمدند و گفتند: یا علی غلط كردیم، یا علی اشتباه كردیم، یا علی ما را ببخش، یا علی عقل ما نرسید، شعور ما نرسید. حضرت گفتند: عیب ندارد حالا ما بخشیدیم.

 امّا آنهایی كه اوّل آمدند چها نفر بودند. تازه در میان آن چهار تا باز هم چه بودند!! بالا و پایین بود ولی بالاخره همین‌ها بودند. عمار صبح نیامد، عصر یا فردا آمد در روایت دارد كه: جال جولةً یك چرخی زد. همین عمار[[12]](#footnote-12). مگر در مورد عمار نداریم كه: عَمّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقٌّ مَعَ عَمّار[[13]](#footnote-13). هنوز عمار كاملًا خالص نشده بود. اگر خالص شده بود كه یك لحظه تردید نمی‌كرد.

 در زمان سابق یك جریانی پیش آمده بود كه مرحوم آقا فرمودند: این جریان، جریانی بود كه همه خودشان را امتحان كنند دستشان را این‌جوری كردند و فرمودند: چند نفر ماندند. آن كسانی هم كه بودند فكرشان جای دیگری بود.

 آنها می‌گفتند: خوب است كه این‌طوری بشود؟ آخر تو كه اینجایی دیگر برای چه می‌گویی خوب است كه این‌طوری بشود!؟ تو كه اینجایی! اگر اینجایی پس برای چه می‌گویی آن‌طوری بشود؟!! اگر فردا آن‌طوری بشود آن موقع چه می‌شود؟. فقط ظاهر اینجاست.

 می‌گفتند: اینها بحث‌های تقلیدی است، اینها بحث‌های سیاسی است. این فرد، این را گفت و آن فرد، آن را می‌گفت. این مطلب به این دلیل باطل است و آن مطلب به همین دلیل درست است. بعداً هم چه در می‌آید؟ بعداً نتیجه صحبت این می‌شود كه تفریق بین صلوات گرچه سنت رسول الله بوده ولی چون الان شعار شیعه است، و لو اینكه مخالف با سنت رسول خدا است جمع می‌كنیم[[14]](#footnote-14). این نتیجه كل این بحث‌ها می‌شود. توجه كردید؟ نتیجه‌اش این است. یك موردش را گفتم و بقیه بماند.

 آن چیزی كه ما وظیفه داریم بگوییم این است كه ما باید ببینیم فهم امام و مطلب امام علیه السلام چیست؟ و السلام. با این چیزها نباید كار داشته باشیم. حالا این مطلب به هر جایی رسید كه رسید و به هر نكته‌ای كه رسید، رسید. با موارد سایر افراد موافق بود فَبِها، موافق نبود كه نبود. آقایان برای ما وحی نمی‌آورند. مطالب آقایان برای ما موجب یقین و موجب علم نیست. آنچه كه ما متعبّد به قبول هستیم، فقط و فقط كلام چهارده نفر است كه منشأ و اصل برای این مطلب است.

 وقتی بنده كتاب اجماع را نوشتم خیلی موجب اعتراض آقایان شد كه آقا شما آمده‌اید مطلبی را گفته‌اید كه بر خلاف سنت ١٢٠٠ ساله است!!. گفتم: اصلًا من می‌خواهم مطلبی بگویم بر خلاف سنت ١٢ میلیون ساله، چه می فرمایید؟!! این كه ١٢٠٠ ساله است.

 این می‌شود زدن، به این زیراكس زدن می‌گویند. شیعه كپی نمی‌زند، شیعه می‌فهمد قضیه چیست؟ مطلب چیست؟

 مرحوم پدر ما می‌فرمودند: ما رفتیم نجف كه ـ حالا تعبیری كه ایشان می‌آوردند من نمی‌آورم من تعبیر دیگری می‌آورم ـ نفهم نمانیم، ایشان تعبیر دیگری آوردند. می‌گفتند: ما به نجف رفتیم كه خودمان بفهمیم كه چه كسی هستیم؟ به ما گفتند كه آقا سید محمد حسین، درویش است، صوفی است، به دنبال این و آن است ...[[15]](#footnote-15).

 ایشان به یكی از همین اقوام می‌گفتند كه آن آقا می‌گفت: در منزل ما می‌گویند كه شما دنبال مطالب صوفیه هستید! گفتند: آقای فلانی ـ نگذاشتند صحبتش را ادامه بدهد ـ ما وقتی به نجف رفتیم دوتا پنبه گرفتیم و یكی دیگر را هم در این‌گوشمان فروكردیم و بعد شروع كردیم به درس خوندن، بعد فهمیدیم كه چه كسی هستیم؟ بعد هم كه به ما گفتند: آقا برو ایران، بار را بستیم و به ایران آمدیم[[16]](#footnote-16). كسی هم نمی‌تواند حرف بزند، اوّل شاگرد نجف و اوّل طلبه نجف بود. این موضوع مشخص بود. اگر دیگران شب‌هایشان را به چه مطالبی می‌گذراندند!!! ما معلوم بود كه وضع‌مان چه طوری است و در چه حال و هوایی قرار داریم.

 پس بنابراین آنچه كه امروز خدمت رفقا عرض كردیم و مقداری هم طول كشید این است كه انسان در بحث‌های خودش و در مطالعات خودش آن را اصل قرار بدهد، آن عبارت است از رسیدن به كلام معصوم است. این كه شما به كلام معصوم برسید، این مهم است كه آیا این كلام معصوم است یا نه؟ مبادا یك وقت دستتان بلغزد! مبادا یك وقت پایتان بلغزد! مبادا یك وقت در تفكر عقب بنشینید و عقب نشینی كنید و بگویید كه نه حالا مثلًا ... وقتی كه متعهد شدید تا آخرش باید بایستید، و الّا به نتیجه نمی‌رسید، سی در صد می‌رسید، چهل درصد می‌رسید، پنجاه درصد می‌رسید. اگر می‌خواهید به واقع و اصلِ مطلب برسید دیگر خط قرمز نباید جلو پایتان بگذارید. باید خط قرمزی برای طلبه وجود نداشته باشد، خط قرمزی برای بحث وجود ندارد. امّا اگر نه ما بیاییم مطالب را یك خرده ملاحظه و این‌طرف و آن‌طرف كنیم، آن دیگر معلوم نیست كه چه آش شله قلم كاری از كار دربیاید! و نسبت به رسیدن به مطلب طبعاً فاصله پیدا خواهد شد.

 ان‌شاءالله امیدواریم كه خداوند دست‌مان را بگیرد، هم در فكر و هم در فهم مطالب و بعد از فهمیدن مطالب، عمل به مسائل و آن اهتمامی كه لازم است آن اهتمام را داشته باشیم.

 این راه را بزرگان رفتند. خیال نكنیم كه مطلب فقط اختصاص به الان و این موقع و این زمان دارد. بلكه در هر زمانی بوده است. در هر زمانی حوزه‌های مختلف بوده، جمعیت داشته و برای خودشان مشتری داشته است و بیا و برو داشته‌اند. امّا دركنارش می‌بینیم چند نفری بودند كه آنها هم همین درس‌ها را داشتند ولی شكلش فرق می‌كرد، نوعش فرق می‌كرد. در همان حوزه نجف مرحوم آسید احمد كربلایی هم درس می‌داد، در همان حوزه با آن حال و هوا مرحوم قاضی هم درس می‌داد، در همان حال و هوا مرحوم آخوند هم درس می‌داد. آخوند ملا حسین‌قلی ایشان هم حوزه داشت و عده خاصی شاگرد داشت. تقریرات صلاة و قضاء موجود است. توجه كردید؟ آنها هم داشتند ولی آنها از چه راهی شروع می‌كرد و در چه حال و هوایی شروع می‌كرد، ورود و خروجش نسبت به مطلب چه بود؟ آن مسأله خاص خودش را داشت. حالا آدم به فضاها و به جریانات نگاه كند، هر كس راه خودش را می‌رود. منتها انسان نباید به مسائل خرده بنگرد. راه خودش را باید برود، كار خودش را باید انجام بدهد، آنچه را كه مفید است به كار بگیرد و آنچه را كه می‌بیند موافق نیست به حوزه اهل خودش بسپارد. ان‌شاءالله.

 سؤال: جواب حضرت، اقناعی بود نه تفهیمی؟

 جواب: بله، حضرت می‌فرمایند: نَحْنُ مَعاشِرَ الانْبیآءِ امِرْنا أنْ نُکلِّمَ النّاسَ عَلَی قَدْرِ عُقولِهِم[[17]](#footnote-17) و الّا مسأله، بالاتر از این حرف‌هاست. كلام حضرت در اینجا این نیست كه بخواهد اشاره كند، حضرت می‌خواهد اشاره به آن حقیقت هم بكند، یعنی وقتی كه در اینجا كعبه هست، این كعبه ورود دارد، نه تنها حكومت بلكه اصلًا بر همه حقوق ورود دارد. امام رضا علیه السلام در هر جا كه باشد امام رضا علیه السلام حكم وارد را دارد، غالب و حاكم نیست. فرض كنید الان بدن امام رضا را از مشهد بیاورند و در وسط تهران دفن كنند همه آن چیزهایی كه آنجا هست از خانه، زندگی، محل، دكان، بایستی همه آنها تخریب شود؟ منتها پول‌شان را باید داد، حقوق‌شان را باید داد. اما جای دیگر برایشان منزل گرفت كه متضرّر نشوند.

 تازه آن آقا این‌طور می‌گفت كه اوّل آنها بودند و بعداً حضرت آمدند و وارد شدند. ـ مثل اینكه حضرت بدهكار هم شدند ـ مأمون ایشان را كشته است. قبلًا اینجا باغ بوده است. بگذارید آفتاب به سر زائر بخورد، حالا وقف را چه كار كنیم. ببینبد شما كه الآن به این مطالب می‌خندید چون به این مطالب آشنا هستید. مردم مبتلا هستند! طرفی كه این حرف را می‌زد، عمامه داشت این‌قدر!! به زور عمامه‌اش را بلند می‌كرد، تشكیلات داشت، ـ و للهیكل قسطٌ من الثمن ـ و طرف این‌طور حرف می‌زند كه این مردم اینجا بودند كه حضرت به اینجا آمدند، یعنی نمی‌فهمد و به اندازه این فنجان مخ ندارد! آدم چه بگوید؟ آن دریاست كه دارد حرف می‌زند و این فنجان است. ندارد دیگر چه كارش می‌شود كرد؟ فقط باید به او نگاه كرد و خندید و سر تكان داد.

 ما باید خیلی شاكر باشیم، خیلی باید شاكر باشیم كه این مطالب را بزرگان در اختیار ما قرار داده‌اند. چند شب پیش جایی بودم و تنهایی برای خودم فكر می‌كردم. جدّاً با خودم می‌گفتم اگر نبود این مطالبی كه این بزرگان در كتاب‌هایشان، صحبت هایشان و سخنرانی‌هایشان فرموده‌اند و این راه و روشی كه نشان داده‌اند، الان من كجا بودم؟! من خودم را مقایسه كردم با افراد و ذملاء و اشخاصی كه این‌طرف و آن‌طرف بودند. یك‌دفعه گفتم وای، وای! یعنی من اینجاها بودم؟! یعنی نمی‌توانستم اصلًا تصورش را هم بكنم كه یك روزی بیاید و خودم را در یك چنین موقعیتی ببینم. اصلًا برایم اعصاب خرد كن بود كه بخواهم تصور كنم. چه كسی اینها را به ما یاد داد؟ ما اینها را بلد نبودیم. چه كسی دنیا را به ما نشان داد؟ چه كسی اعتبارات را به ما نمایاند؟ الان شما نگاه كنید افرادی كه متشبّث به كجاها شدند؟! غیر از تأسف خوردن چه كار می توانیم بكنیم؟

 تلمیذ: در مورد خرید زمین كربلا توسط امام حسین علیه السلام كه وقف زائرین شود، چگونه است؟ توسعه حرم توسط خود سیدالشهدا بوده است. آن زمین‌ها را خریدند كه برای زائرین مشكلی پیش نیاید؟

 استاد: این‌جور نبوده است. ببینید الان هم مشكلی پیش نمی‌آید. مسأله این است كه حضرت آنجا را از افراد بنی اسد از همان موقع خریدند كه آنها رفع ملكیت از خودشان داشته باشند. این به جای خود. امّا صحبت من این است كه اگر حضرت این كار را هم نمی‌كردند و این زمین‌ها، زمین آنها بود آیا نمی‌بایست حكومت اسلام این زمین‌ها را از آنها بخرد و در محدوده حرم قرار دهد و پولش را به آنها بدهد؟ حق عدم واگذاری و حق ملكیت آیا در آنجا هم باید اعمال شود یا نه؟ صحبت در این است. حضرت آمدند و این كار را انجام دادند. كار را راحت‌تر كردند كه آقایی با عمامه نیاید بگوید اینجا وقفی است و امام رضا بعداً آمده‌اند. خود حضرت خودشان جاده را صاف كرده‌اند. حالا اگر حضرت این كار را نمی‌كردند، طرف می‌گفت این مِلك من است و زائر از دور سلام بدهد، فرض كنید ده متر هم تا قبر بیشتر فاصله ندارد می‌گوید نمی‌خواهم بفروشم. چه كار می‌كردند؟! اگر قرار بر این است كه وقف تبدیل و تغییرش حرام است، سلب ملكیت شخص هم از او، حرام است. تفاوتی نمی‌كند. هر دو حرام است و حرام، حرام است دیگر. شما نمی توانید اختیار چیزی را از او سلب كنید و وقف را هم نمی‌توانید از آن مجرای خودش تغییر بدهید.

 تلمیذ: اگر حكومت اسلامی نتواند پول را پرداخت كند می‌تواند از آن شخص باز هم مصادره كند؟

 استاد: بله می‌تواند مصادره كند، می‌تواند بگوید بلند شو برو جای دیگر، منتهی باید حقش را داد. خود او باید این كار را انجام دهد، حالا به حكومت هم كار نداریم. در زمان شاه كه حكومت اسلامی نبود، در همان زمان شاه، ولیان كه استاندار مشهد بود آمد و همه را خراب كرد كه خیلی هم سر و صدا پیدا شد. قاعده‌اش این است كه پولشان را بدهند، یعنی امام رضا راضی نیست كه شخصی خانه‌اش خراب شود. باید پولش داده شود. امّا اینكه چون حكومت اسلامی این كار را نكرده است بنابراین همه آنجاها می‌شود غصبی؟! این‌طور نیست. وقتی كه لازم است، چه به دست حكومت اسلام باشد یا به دست غیر حكومت اسلام باشد آن وضعیت و آن موقعیت در اینجا باید محقق شود.

 شیخ در مكاسب در مورد ولایت بحث كرده كه اگر به دست مؤمنین نشد به دست، فساق مؤمنین انجام شود. حتی مؤمنین هم نبود به دست غیر مؤمنین. یك بچه‌ای روی زمین افتاده است و از سرما دارد می‌میرد، حالا یك مؤمنی نیست آن را بردارد ولی كافر هست. باید صبر كرد تا از سرما خشك شود؟ بردار دیگر! دو دوتا چهار تاست دیگر. وقتی كه ما مسأله شأن و موقعیت امام را پذیرفتیم، آن می‌شود اصل. منتهی بر اساس این اصل، باید آن امور مرتب و چیده شود و بر این اصل باید قرار گیرد. سایر مطالب براساس این اصل بایستی كه در جای خودش واقع شود.

 تلمیذ: مسأله وقف فقط در مورد امام علیه السلام است یا در مورد مثلًا حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها هم هست؟

 استاد: البته حضرت معصومه هم همین‌طور است، یعنی آنهایی كه شاخص هستند مثل حضرت معصومه، حضرت عبدالعظیم. اینهایی كه از نقطه نظر ظهور و بروز شاخص هستند، مثل حضرت ابالفضل. حضرت ابا الفضل امام نیستند ولی آن موقعیت و مرتبه‌اش مطلب دیگری است. آنهایی كه جنبه تشخّص دارند و محل ارتباط مردم هستند. یا فرض كنید كه شاه چراغ در شیراز، مثل حضرت معصومه در قم، مثل حضرت عبدالعظیم در طهران (شهر ری) یا حتی فرض كنید اگر امام زاده‌ای خیلی معتبر و محل توجه هست مثل حضرت قاسم در عراق یا حضرت حمزه[[18]](#footnote-18) یا حضرت سید محمد در بلدی نزدیك سامراء، این جاهایی كه تشخّص دارند گرچه امام نیستند ولی محل احترام هستند، یعنی تحقق ولایت در آنها هم هست ولی به نحو ضعیف‌تر. در همان جا هم این مسأله حاكم است و اختصاصی نیست.

 اللهم صل علی محمد وآل محمد

1. رجوع شود به روح مجرد، ص ٤٥٩ و تفسير الميزان ج ٤، ص ١٦٦ و ج ٦، ص ٣١٧ طبع دار الکتب الاسلاميه. [↑](#footnote-ref-1)
2. رجوع شود به امام شناسي، ج ٢ ص ٣٥ و ج ١٨، ص ٢٢٩ و اسرار ملکوت، ج ٣ ص ٢٦٦ تا ٢٦٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج البلاغه خطبه ٢٠٠ [↑](#footnote-ref-3)
4. جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به کتاب اسرار ملکوت، ج ٣، ص ١٣٥ به بعد [↑](#footnote-ref-4)
5. جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به اسرار ملکوت ج ٣ ص ١٤٤ تا ١٤٧. [↑](#footnote-ref-5)
6. ديوان حافظ رضوان الله عليه غزل ١٥٩ طبع دکتر غنى. [↑](#footnote-ref-6)
7. رساله اجتهاد و تقليد ص ٤٢ تا ٤٦؛ تفسيرالميزان ج ٣ ص ٣٩٤ ذيل آيه ٩٦- ٦٧ آل عمران، بحث روائي. [↑](#footnote-ref-7)
8. اصول کافى، ج ٢ ص ١٨؛ معاد شناسى، ج ٣ ص ٢٤٨؛ امام شناسي، ج ١ ص ١٤١. [↑](#footnote-ref-8)
9. جهت اطلاع بر ثواب زيارت امام رضا عليه السلام رجوع شود به کتاب روح مجرد ص ٢٥٢ به بعد. [↑](#footnote-ref-9)
10. روح مجرد ٢٦٩. [↑](#footnote-ref-10)
11. الاختصاص ص ٦ و ص ١٠. حهت اطلاع بيشتر رجوع شود به اسرار ملکوت ج ١ ص ٢٢٢. [↑](#footnote-ref-11)
12. همان مصدر. [↑](#footnote-ref-12)
13. منتهى الامال ج ١ ص ٩٢؛ امام شناسى ج ٢ ص ٢٥. [↑](#footnote-ref-13)
14. جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به حيات جاويد ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-14)
15. جهت اطلاع بيشتر رجوع شود به کتاب سرالفتوح ص ٣٠ تا ٣٣. [↑](#footnote-ref-15)
16. روح مجرد ص ٣٦. [↑](#footnote-ref-16)
17. جهت اطلاع بر مصدر اين حديث رجوع شود به الله شناسى ج ١ ص ١٧٠. [↑](#footnote-ref-17)
18. جهت اطلاع به مقام و موقعيت حضرت قاسم و حمزه عليهما السلام رجوع شود به کتاب روح مجر ص ٣٤ و ٣٥. [↑](#footnote-ref-18)